

## انقلاب اکتبر، انقلابی علیه کتاب کاپیتال

م. تیوا

" آنها که در درون اشکال سنتی مبارزه پرورش یافته اند نمی اندیشند که همه چیز در جهان تنها در زمان خود نیکو و شایسته است. هنگامی که این زمان گذشت هرآنچه که سودمند بوده مضر میگردد و آنچه که مناسب بوده گمراه کننده، با معنی، بی معنی شده و شایستگی به بدهکاری مبدل میشود. انقلاب، این عصر تغییرات تکان دهنده، نحوه سازماندهی پرولتاریا را نیز متغیر می سازد. هرآنچه را که یادگار گذشته است طرد می کند تا آنکه در میان خرابه ها زندگی نوینی را بیدار کند."

اوتورو هل - مسائل اولیه سازماندهی

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، که نقطه عطفی در قرن حاضر

بشمار می آید عصر جدیدی در پهنه مبارزات طبقاتی گشود. انقلاب درکشوری عقب مانده نظیر روسیه، بیان دورانی است که تئوریهای کلاسیک مارکسیسم از آن بی خبر بودند. اهمیت تاریخی انقلاب اکتبر و سپس ماهیت دولت شوروی از مسائلی است که کلیه محققین علوم اجتماعی را به انحاء مختلف بخود مشغول داشته است.

در این بخش، سعی کرده ایم که در ابتدا به بیان درک خود از انقلاب اکتبر و سپس به بررسی و نقد نظرات سه تن از مارکسیست های این قرن در مورد آن بپردازیم. کارل کائوتسکی، روزا لوگزامبورگ و آنتون پانه کوک را بعنوان سه تن از نمایندگان سه جریان فکری در جنبش کمونیستی برگزیده ایم و سعی کرده ایم نظرات آنان را در مورد انقلاب اکتبر با توجه به دیدگاه فلسفی و عملکرد سیاسی شان بشکافیم.

"کار، مورخ انگلیسی، انقلاب روسیه را اولین انقلاب

عظیمی در تاریخ میدانند که بطور هدفمند برنامه ریزی و اجرا گردیده است. او مینویسد:

" انقلاب روسیه نیز انقلاب روشنفکران بود. اما روشنفکرانی که نه تنها گذشته را بازگو کردند بلکه آینده را نیز برنامه ریزی کردند. روشنفکرانی که نه فقط میخواستند انقلاب کنند، بلکه می خواستند شرایط آن را نیز مطالعه کرده و آماده سازند. این عنصر خود آگاهی است که به انقلاب روسیه مقام شاخص آن را در تاریخ می بخشد." (۱)

انقلاب اکتبر اما انقلابی در دیدگاه انسان نسبت به طبیعت و جایگاه او در پویش اقتصادی ایجاد کرد. سالها قبل از آن، مارکس در "تزهائی در مورد فویر باخ" از وظیفه فلاسفه در تعبیر و "تغییر" جهان صحبت کرده بود و حال برای اولین بار روشنفکرانی بودند که می خواستند آگاهانه مسیر تاریخ را تغییر دهند. دیگر انسانها تابع قوانین تغییر ناپذیر اقتصادی نبودند. انقلاب اکتبر بیش از انقلاب فرانسه در زندگی روزانه، ساختار جامعه و اعتقادات انسانها تغییر ایجاد کرد. نتیجه بزرگ اکتبر بوجود آوردن یک امید بود یا گسترانیدن یک امید که قبلاً به تعداد محدودی خلاصه می گردید.

اما بزرگترین خدمت بلشویک ها قرار دادن فعلیت انقلاب در دستور کار روز بود. آنان هدف تسخیر قدرت را برنامه های انقلابی برای تحقق سوسیالیسم می دانستند. برای اولین بار نیروئی اهداف فوری سوسیالیسم را بعنوان برنامه مستقیم عمل سیاسی خود قرار داده بود.

امروزه بحث در مورد درستی یا نادرستی تاکتیک و سیاست های بلشویکی در مورد انقلاب درجوامع عقب مانده کماکان ادامه دارد. بقول موریس برینتون چه ما بخواهیم و چه نخواهیم این واقعیتی است که اکثر جنبش های انقلابی از ادراک، سنت ها

و مفاهیم سازماندهی بلشویک‌ها تاثیر پذیرفته‌اند. (۲) پاره‌ای  
لنینیسم را تنها یک پدیده روسی میدانند که از شرایط عقب مانده  
آن زمان روسیه برمیخاست. به اعتقاد ما این درک بسیار محدود  
و نادرست است.

وقوع هر انقلابی مسئله قدیمی تداوم یا گسست در تاریخ  
را مطرح می‌سازد. واقعیتی است که هر تداومی در تاریخ خود در  
حال تغییر است و هر گسست نیز عناصری از تداوم را با خود حمل  
میکند. تاریخ انقلابات نیز چنین بوده است. در جوامع بعد از  
انقلاب نیز ظهور در باره " دولت‌ها"، " طبقات جدید حاکمه"  
و " ادامه سنت‌های فکری مردمان" حاکی از تداوم و ظهور " روابط  
سیاسی، اجتماعی، اقتصادی جدید"، " اخلاقیات نوین" و " شکل‌های  
جدید مبارزه و فعالیت اجتماعی" حاکی از روند تغییر است. انقلاب  
اکتبر نیز دارای " تداوم‌ها" و " گسست‌های" خاص خود بود.

اما درس تاریخی از انقلاب اکتبر در روسیه چه بود؟

آگاهی عمیق و متداوم کمونیست‌ها از ماهیت ویژو  
استثنائی طبقه کارگر یک کشور " عقب مانده" به مثابه عامل  
انقلاب سوسیالیستی در شرایطی که " هنوز جامعه برای چنین انقلابی  
آماده نیست". تاریخ نشان داد که کسب قدرت دولتی در کشورهای  
عقب مانده بعلت ضعف بورژوازی شان از زمینه مساعدی برخوردار  
است، اما این تنها گام نخست از یک پویش طولانی مدت تاریخی و  
پیچیده است که سوسیالیستی شدن آن تنها یک امکان از امکانات  
متعددی است که از مبارزات طبقاتی این دوران نتیجه می‌شود.  
نه انقلاب از پیش محکوم به شکست است و نه پیروزی آن قطعی است.

انقلاب اکتبر اما، نقض دیدگاه جزم‌گرایانه و تئوری  
مرحله بندی انقلاب بود. بعبارت دیگر لنین و همفکران او با قبول  
فعالیت انقلاب به نقض دیدگاه قدیمی خود در باره مراحل مختلف  
انقلاب پرداختند. گرامشی در مورد انقلاب اکتبر آنگونه همچنان

زده شده بود که نوشت:

" انقلاب بلشویکی انقلابی علیه ( کتاب ) کاپیتالیسم  
مارکس است. در روسیه کاپیتالیسم بیشتر میان بورژواها  
نفوذ داشته است تا در میان زحمتکشان. این کتاب  
منتقدانه نشان داده است که چگونه به حکم محتوم خیلی  
پیش از آنکه طبقه زحمتکش حتی به فکر رهائی خود بیاید  
منافع طبقاتی خود و یا انقلاب خویش بیفتد، حکومت  
بورژوازی در روسیه مستقر میگردد. چگونه سرمایه داری  
در آنجا دایر میشود و چگونه تمدن سبک غربی در آنجا  
به شکوفائی میرسد. ولی پیشامدها چارچوبی را که تاریخ  
روسیه می‌بایست بر اساس ماتریالیسم تاریخی طی کند،  
منفجر کرده است. بلشویک‌ها منکر کارل مارکس شده‌اند  
و با اعمالشان و با فتوحاتشان ثابت کرده‌اند که قوانین  
ماتریالیسم تاریخی کمتر از آن انعطاف ناپذیر است که  
بیشتر تصور میرفت." (۳)

بلشویک‌ها اما بجز لنین و تنی چند دیگر از رهبران حزب  
نسبت به فعلیت انقلاب اکتبر با دیده تردید نگاه می‌کردند. با  
نگاهی زود گذر به بحث‌های بلشویک‌ها پس از انقلاب فوریه این روند  
را که بعد ها نیز تاثیر خود را در تحلیل از سایر انقلابات بجا  
گذارد، مشاهده میکنیم.

در انقلاب فوریه ۱۹۱۷، بلشویک‌ها نقش اساسی در انقلاب  
نداشتند. اکثریت کمیته مرکزی حزب در خارج از کشور بود و بعلت  
مشکلات ارتباطی، از بخش درونی برای دو سه هفته جدا ماندند.  
در پتروگراد، بلشویک‌ها شروع به فعالیت‌های علنی کرده، هفت  
شماره اول روزنامه پراودا تحت سردبیری مولوتف چاپ شد. در این  
شماره‌ها دولت موقت بعنوان دولت سرمایه داران و زمین دارها  
افشا شده و زحمتکشان را به تشکیل شوراها و انتخاب جمهوری  
دمکراتیک دعوت کرده بود. در زمینه بین‌المللی هم خواستار

تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی و همبستگی پرولتاریای جهانی بود. پس از این هفت شماره افراد "با تجربه تر" حزب یعنی استالین و کامنف خود را از سیبری به پتروگراد رسانده، سردبیری روزنامه را بعهده گرفتند. از ۱۳ مارس تا ۳ آوریل که لنین وارد پتروگراد شد هیچ حمله‌ای در صفحات روزنامه پراودا به دولت موقت صورت نگرفت، اکثر فعالین قدیمی دچار این معما شده بودند که با دولت موقت چه باید کرد؟ اگر انقلاب بورژوا دمکراتیک بوده، و دولت موقت بر سر کار آمده قول یکسری رفرمها را داده، باید به آن فرصت داد. این بود نتیجه گیری ای که اکثریت فعالین بدان رسیده بودند. در میتینگ کمیته مرکزی که در اواخر مارس برای شرکت در شورا صورت گرفت استالین قطعنامه زیر را تسلیم کرد: "باید از دولت موقت تا آنجا که بمنفع منافع طبقه کارگر و دهقانان انقلابی حرکت می کند دفاع شود." نداشتن یک درک صحیح از نقش هژمونیک پرولتاریا، افسانه سازی از انقلاب دمکراتیک، و عدم درک فشار روزانه حوادث در عمیقتر کردن انقلاب. این بود سردرگمی "گارد قدیم" (خواهیم دید که چگونه این راست روی استالین اتفاقی نبوده و - بعدها در شرایطی دیگر خود را دوباره نشان داد). این شرایط نیاز به لنین داشت تا با "تزه‌های آوریل" این چهارچوب پوپولیستی و منشویکی را در هم شکسته نقش پرولتاریا را به عنوان رهبر انقلاب با سازماندهی مستقل برجسته کند. اما عکس العمل در برابر تزه‌های لنین یا سکوت بودو یا اعتراض: باگدانف فریاد برآورد "چرندیات است، چرندیات یک دیوانه." و یا گلدنبرگ گفت: "لنین خود را کاندید تاج و تختی کرده که سی سال است در اروپا خالی مانده، تاج و تخت با کونین."

روز ۷ آوریل که این تزه‌ها در پراودا چاپ شد، کامنف سردبیر روزنامه، تکمیلیه‌ای بر آن نوشت: "تا آنجا که به اساس تزه‌های لنین مربوط میشود، از نظر ما غیر قابل قبولند. این تزه‌ها از این فرض شروع میکنند که انقلاب بورژوازی پایان

یافته است و خواهان انتقال فوری آن به یک انقلاب سوسیالیستی است."

همانطور که میدانیم سرانجام لنین موفق گردید مخالفت‌ها را درهم شکسته اکثریت را بنظرات خود جلب کند. لنین با تاء ثیر گرفتن از فضای انقلابی که در روسیه بوجود آمده بود زودتر از سایرین به امکان وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه پی برد. به آنهایی که در مرحله بورژوا دمکراتیک انقلاب باقی مانده بودند و از شعار "دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان" دفاع می کردند گفت: "شما به موزه آثار عتیقه بلشویک‌ها تعلق دارید." لنین نظر قبلی خود را پس از روبرو شدن با تب و تاب انقلابی در روسیه، نظری عتیق و کهنه می دانست. او بعدها گفت: "ما در عمل ثابت کردیم که اصلاحات بورژوا - دمکراتیک محصول فرعی انقلاب پرولتری معین سوسیالیستی است...." (۴) فعلیت انقلاب اکتبر تاثیر بزرگ خود را بر جامعه عقب مانده روسیه گذارد و آنرا بیشتر از دهها سال "رشد بورژوا دمکراتیک" به جلو برد.

انقلاب اکتبر، قدرت و سازمان سوویتی را برای جهانیان به نمایش گذارد؛ استعدادها و خلاقیت‌های اجتماعی و فردی را شکوفا کرد؛ هنر و فرهنگ را به عرصه انقلاب کشانید؛ شوراها را کارگری به مثابه سازمان نوین اجتماعی در سراسر روسیه تشکیل شدند. کارگران تا ماه‌ها پس از انقلاب اکتبر به اشغال کارخانه و اجرای خودگردانی دست زدند. اتوریته از ارگانهای کهن سلب شده و در دست خود مردم و شوراها قرار گرفت. سازمان شورائی خواست سازماندهی تولید را داشت، اما....

ملیت‌های تحت ستم طعم آزادی ملی را چشیدند. انقلاب به مردم فنلاند خود مختاری داد. کلیه اشکال ستم ملی و معاهده‌های ناعادلانه بین روسیه و کشورهای مستعمره ملغی شد. حق ملیت‌های روسی برای خود رائی به رسمیت شناخته شد.

هنر و ادبیات در جریان انقلاب شکوفا شد. هنر بر انقلاب

تاء شیر گذارد. و انقلاب هنر را اعتلا داد .

" برای یک دولت انقلابی مسئله هنر بدین شکل مطرح است : آیا انقلاب می تواند چیزی به هنر بدهد و آیا هنرنییز در مقابل چیزی برای عرضه کردن به انقلاب دارد ؟ " ...

اگر انقلاب بتواند روح خود را به هنر بدهد ، هنر نییز خواهد توانست در مقابل سخنگوی انقلاب باشد ....

انقلاب بعنوان یک پدیده عظیم و چند بعدی از چندین راه به هنر متصل است . اول آنکه انقلاب نحوه زندگی و رابطه هنرمند با بازار را کاملاً تغییر میدهد و مهمتر آنکه سوزه های بسیاری را برای هنر فراهم ساخته و می تواند تاحد زیادی یک روحیه هنر مندانه جدید را بوجود آورد . " (۵)

دیکتاتوری سیاسی با خود سرکوب خلاقیت ها را نیز به همراه دارد اما آن زمان که انقلاب به حرکت در می آید تمام می جزم ها و مرزهای پیشین را در می نوردد . اکتبر نشان داد که هنر و سیاست میتوانند برانگیزنده و محرک یکدیگر باشند .

" انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نه تنها دولت کرسنکی را سرنگون ساخت ، بلکه کل سیستم اجتماعی را که بر اساس مالکیت خصوصی بنا شده بود را نیز بدور ریخت . این سیستم فرهنگ و ادبیات رسمی خود را داشت و سرنگونی آن نمی توانست بجز سرنگونی ادبیات قبل از انقلاب باشد . " (۶)

مایاکوفسکی در اتوبیوگرافی خود در مورد انقلاب اکتبر می نویسد :

" قبول کردن یا نکردن انقلاب ؟ برای من ( مانند سایر آتیه نگران مسکو ، این سؤال هرگز مطرح نگردید . این انقلاب من است . "

هنگامیکه جامعه دستخوش تغییرات را دیگال می گردد ، نیاز مردم به آگاه شدن از آنچه کهنه و سنت پرستی و آنچه که مدرن و

انقلابی است ، بیش از پیش تشدید می گردد . این روند در جریان انقلاب اکتبر با صلابت خاصی در تمام زمینه های هنری خود را به نمایش گذارد . تمایز بین سنت و انقلاب در کلیه اعلان ها ، مانیفست ها و برنامه های هنری بخوبی هویدا بود .

مکاتب گوناگون ادبی روسیه ، با وجود برخوردار از فلسفه و اهداف متفاوت همگی در یک مورد دارای اتحاد نظر بودند و آن - طغیان بر علیه سنت ادبی قرن نوزدهم روسیه بود .

بلشویک ها که تا قبل از انقلاب ، اکتبر به مقولات هنری و اظهار نظر در باره مکاتب مختلف پرداخته بودند اکنون با روی آوردن خیل عظیم روشنفکران و هنرمندان بسمت انقلاب و انقلابی شدن هنر و ادبیات با مقوله جدیدی روبرو گشتند . در ۱۹۰۹ آلساندر باگدانف ، آنا تولی لونا چارسکی و ماکسیم گورکی در کاپسری مدرسه ای حزبی را پایه ریختند . در ۱۹۱۰ باگدانف با مطرح ساختن یک فرهنگ نوین پرولتری ، پیشنهاد ایجاد " علم پرولتری " و ایجاد یک فلسفه پرولتری و بکار بردن هنر در مسیر کوشش و تجربه پرولتاریا را داد ، اما هیچکس بطور جدی در مورد مشخص کردن موضع حزب در قبال این مسایل نپرداخته بود . حال ، انقلاب این سئوال را دوباره مطرح ساخته بود .

در ۱۹۱۸ باگدانف که نقش مهمی را در سازمان نمایندگان فرهنگ پرولتری ( پرولتر کالت ) بازی میکرد نوشت :

" ۱ - هنر ، تجارب اجتماعی را از طریق تصاویر زنده چه در رابطه با ادراک و چه در رابطه با احساسات و آرزوها سازماندهی می کند . در نتیجه هنر قوی ترین سلاح برای سازماندهی نیروهای جمعی در یک جامعه طبقاتی است : نیروهای طبقاتی .

۲ - پرولتاریا برای سازماندهی نیروهای خود در کار اجتماعی مبارزه و بازسازی به یک هنر جدید طبقاتی نیاز دارد . روح این هنر همگانی بودن کار آن است : شبیه ساختن و انعکاس دنیا از نقطه نظر کارمگانی . از این

طریق احساسات، روحیه‌جنگنده و قدرت‌سازنده پرولتاریا بیان می‌گردد." (۷)

از طرف دیگر انقلاب این فرصت را بوجود آورده بود که مکاتب گوناگون هنری مانند سمبولیست‌ها (Symbolists)، ریتمیست‌ها (Rhythmists)، فرمالیست‌ها (Formalists)، کیهان‌گرایان (Cosmists)، و آتیه‌نگران (Futurists) تصور گرایان (Imaginists) و سازندگی‌گرایان (Constructivists) ... در کنار یکدیگر به فعالیت بپردازند (۳ مکتب آخراز جمله مکاتبی بودند که در دوران انقلابی بوجود آمدند). مجامع گوناگونی همچون فرهنگ پرولتری (Proletcult)، آتیه‌نگران کمونیست (Kumfut)، "انجمن هنرمندان روسیه انقلابی"، "انجمن هنرمندان انقلاب"، "انجمن کار هنری"، "جامعه هنرمندان ایزل (Society of Basel Artists) و صدها انجمن و مجمع هنری دیگر در کمتر از چند سال بوجود آمد. سالهای بعد از انقلاب سالهای شکوفائی ادبیات نوین روسیه بود و هنرمندان و روشنفکران بزرگی همچون لونا چارسکی، مایاکوفسکی، باگدانف، زلیبنیکیف، یسنین (Yesenin)، سلوینسکی (Selvinsky) و ... در آسمان ادبیات روسیه درخشیدند.

انقلاب همچنین مباحث مهمی را در مورد نقش و وظیفه هنر برانگیخت. مسئله حفظ سنت‌ها یا نوآوری در زمینه هنر نیز مطرح گردید. اگر لنین به حفظ دستاوردهای هنری روسیه تزاری معتقد بود باگدانف و همفکرانش از لزوم طرد کهنه‌ها و ایجاد یک فرهنگ نوین پرولتری سخن می‌راندند. تروتسکی به پیروی از نقطه نظرات سیاسی خود در مخالفت با باگدانف و طرفداران فرهنگ پرولتری می‌نویسد:

"فرهنگ پرولتری هرگز نخواهد زیست‌چرا که رژیم پرولتری موقتی و گذرا است. اهمیت تاریخی و عظمت اخلاقی انقلاب پرولتری در آن است که بنیاد فرهنگی

که بالاتر از طبقات است و اولین فرهنگ واقعاً ————— انسانی را بنا نهاده است ... سیاست ما در هنر در دوران انتقالی میتواند و می‌باید کمک به گروه‌ها و مکتب‌های هنری باشد که بسوی انقلاب روی آورده‌اند تا بتوانند معنی تاریخی انقلاب را درک کنند و باید پس از آنکه استانداردهای موافق یا مخالف بودن انقلاب را در جلوی آنها گذاشتیم، به آنها اجازه آزادی کامل و تصمیم‌گیری در رشته هنر را داد." (۸)

تروتسکی همچنین در ترسیم خصلت‌های هنر جدید می‌نویسد:

"هنر جدید آتئیست است. هنر جدید کمدی را احیا می‌کند چرا که انسان جدید آینده می‌خواهد بخندد. زندگی دیگری به زمان خواهد بخشید. کلیه حقوق را به غزل سرائی اعطا خواهد کرد چرا که انسان جدید بهتر و قوی تر از نسل پیشین عشق خواهد ورزید و در مورد مسائل زندگی و مرگ فکر خواهد کرد. هنر جدید فرم‌های گذشته را که در پروسه توسعه روحیه خلاق برخاسته را دوباره احیا خواهد کرد ... آنچه لازم است آن است که شاعر عصر جدید دوباره افکار بشریت را در راهی جدید بیان‌دیشد و احساسات را دوباره احساس کند." (۹)

انقلاب، همچنین پایان سبک کلیسا را در نقاش‌نویید داد.

انحطاط انقلاب اکتبر بغیر از پی‌آمدهای سیاسی آن، خفقان و سرکوب و ... در صحنه هنر و ادبیات نیز تاثیر مخرب و بازدارنده خود را گذارد، خلاقیت‌ها نه تنها سرکوب شدند بلکه هنرمندان و نویسندگان نیز تحت پیگرد قرار گرفتند. از جمله:

۱۹۲۹: برکنار ساختن لونا چارسکی از سمت اولین کمیساریای آموزش و پرورش؛

۱۹۳۰: خودکشی مایاکوفسکی؛

۱۹۳۲ : ممنوع شدن کلیه گروه‌های هنری که در جریان انقلاب بوجود آمده بودند و تشکیل یک سراسری نویسندگان شوروی .  
 ۱۹۳۰ به بعد را غلبه حاکمیت استالین و ژدانوف بر زندگی ادبی روسیه می‌توان نامید. در اولین کنگره نویسندگان ، ژدانوف رئالیسم سوسیالیستی را بعنوان " دکترین رسمی هنر " معرفی می‌کند ؛ ادبیات تبدیل به وسیله‌ای برای مدح و ستایش حکومت شوروی میشود ؛ سانسور ، ممنوعیت ، تبعید و زندانی کردن بسیاری از نویسندگان ، شاعران و نقاشان شوروی حرکتی برای دفاع از " سوسیالیسم " اعلام میگردد .

### آزادی زنان :

انقلاب فوریه اولین زمینه را برای آزادیهای حقوقی و سیاسی زنان آماده کرد .  
 انقلاب اکتبر بعزت فضای بازی که در جامعه بوجود آورده بود در عمیق ترین و کهنه ترین روابط اجتماعی ، یعنی روابط زن و مرد نیز نفوذ کرد. زنان روسی که اصولاً در جامعه بعنوان " Otatali Sloi " یعنی قشر عقب مانده معروف بودند ، پس از انقلاب اکتبر دست به سازماندهی مستقل و شرکت فعال در کلیه مسائل اجتماعی زدند . سازماندهی و حرکات مترقی زنان تا آن حد پیش رفت که جامعه روسی منجمله بلشویک ها را به قبول مسائلی وا داشت که تا آن زمان برای آنها بیگانه بود .  
 اولین دستاورد جنبش زنان تغییر قوانین ازدواج بود . نقش کلیسا در ازدواج لغو شد و ثبت ازدواج ها در دفاتر کمیسارهای محلی انجام گرفت . خاتمه ازدواج در صورت تمایل هریک از دو طرف بخودی خود عملی میشد . زنان مجبور نبودند در صورت نقل و مکان شوهر بدنبال او بروند .

قانون دیگری به زنان حق مالکیت بر زمین و شرکت در شورا های محلی را بعنوان یک عضو کامل اعطا کرد . حق برابر برای کار مساوی ( چیزی که هنوز در بسیاری از کشورهای پیشرفته سرمایه

داری مانند آمریکا تصویب نشده ) به قانون تبدیل شد . در پائیز ۱۹۱۸ ، لایحه ازدواج برابری کامل هر دو جنس را در مورد تمامی مسائل زناشویی اعلام ساخت و به بچه های نامشروع نیز حقوق برابر با بچه های مشروع اعطا کرد . قوانین بیمه اجتماعی که تحت نظر آلکساندر کولنتای تنظیم شده بود به زنان اجازه مرخصی قبل و بعد از وضع حمل را اعطا کرد ( این قانون زنان کارگر را بسیار تحت تاثیر قرار داد ) و بالاخره در نوامبر ۱۹۲۰ سقط جنین قانونی اعلام گردید . اهمیت این آزادیها که امروزه بصورت امری ضروری و اولیه بنظر می آیند زمانی درک خواهد شد که بدرفتاری با زنان ، نظام چند همسری ، استثمار بچه ها و ساختار پدرسالارانه خانواده را در جامعه آن زمان روسیه در نظر آوریم . برای نشان دادن تفکر حاکم در باره زنان به نقل چند ضرب المثل رایج در بخش آسیای مرکزی روسیه می پردازیم :

- " دنیا خانه مرد است و خانه دنیای زن " .
- " موی زنان بلند است ولی فکرشان کوتاه است " .
- " مسیر زن بین خانه است و چاه آب " .
- " زنان ضعیف ترین حلقه زنجیر شرف خانواده هستند " .
- " اگر زن نمی تواند قالی ببافد ، نباید غذا بخورد " .
- " زنان برای غریبه ها میسر میشوند . هرچقدر که خرج یک دخترکنی مانند آن است که سکه ای را در چاهی بی پایان بیندازی " .
- " همانطور که یک گاو آبی را که میخورد انتخاب نمی کند ، یک زن نیز شوهر خود را انتخاب نمی کند " .
- " زن باید خواندن بلد باشد تا بتواند قوانین زندگی را از روی دستورات قرآن بخواند ، ولی نباید نوشتن را - بیا موزد چون در آن صورت قادر خواهد بود که نامه های عاشقانه بنویسد " .
- " اگر یک مرد با ایمان به رهنمائی احتیاج داشت بگذارید از روحانی محل بپرسد . اگر روحانی نبود از

پدر ، اگر اونبودبه ترتیباز برادر بزرگترش ، عمویش ویا همسایه اش . اما اگر هیچکس آنها نبود بگذارید از زنش بپرسد وبعد دقیقا " خلافت آنچه را که اومیگوید انجام دهد . "

— " در این دنیا تنها یک خدا هست . اما برای زنان دوتا : خدا و شوهرش . " (۱۰)

بقول نوکهارت ، یکی از اولین زنان نویسنده ترکمن ، قبل از انقلاب اکتبر در سراسر روسیه موجودی نادان تر ، منکوب شده تر و برده تر از زن شرقی وجود نداشت ؛ این اما تنها محدود به آسیای مرکزی نمی گردید . قبل از انقلاب درصد بیسوادی در بین زنان سه برابر مردان بود واصولا " زنان عقب مانده ترین و خرافاتی ترین بخش جمعیت بودند . زنان ، این شهروندان درجه دوم جامعه و خانواده را از بند کارخانگی ، سنت و دین گریزی نبود . زنان ترکمن مجبور بودند که در روز بیش از شانزده ساعت قالی ببافند . همچنین بنا بر آداب وافکار سنتی اسلام ، زنان نه عقل و نه نیاز به آگاهی داشتند . در آسیای مرکزی روسیه برای مردان تنها لازم بود سه بار در حضور یک شاهد اعلام کنند که زشان را طلاق داده اند تا طلاق انجام شود ، اما زنان می باید ( اگر اجازه می یافتند ) شکایتشان را به دادگاه ببرند . خواست طلاق از سوی زنان به معنی محرومیت از دارائی و فرزندان بود . زنان هیچ حق وراثتی بر اولاد خود نداشتند .

انقلاب اکتبر اما رسالت آزاد ساختن زنان از قید حاکمیت خدا ، امیر ، مالک ، ملا ، شوهر ، آداب و رسوم و روابط خویشاوندی را بر عهده گرفته بود . بعد از انقلاب تک همسری بعنوان مناسب ترین شکل ازدواج شناخته شد و دوهمسری و چندهمسری بعنوان بازمانده های آداب و رسوم دینی و قبیلہ ای مردود شناخته شدند . زنان اجازه یافتند که بعد از ازدواج نام خانوادگی خود را حفظ کنند ، نام خانوادگی شوهر را برگزینند و یا از هر دو نام استفاده کنند و ....

### خانواده :

انقلاب اکتبر همچنین تغییراتی بنیادی را در نظام خانواده ایجاد کرد . کنگره ۸ حزب در ۱۹۱۹ طرح جایگزین کارخانگی فردی را با امکانات اشتراکی برای غذا خوردن ، لباسشویی ، و نگهداری از کودکان تصویب کرد ( مطالعه ای در سال ۱۹۲۰ روشن ساخت که هر روز در روسیه برای تهیه غذا ۳۶ میلیون ساعت وقت صرف میشود حال آنکه در صورت صنعتی و اشتراکی کردن این امکانات تنها ۶ میلیون ساعت لازم است ) . موسسات اشتراکی مانند مراکز نگهداری از کودکان ۱۲ تا ۲۴ ساعته بکار اشتغال داشتند . آموزش و پرورش مختلط از سطح مدارس ابتدائی تا دانشگاه در ۳۱ مه ۱۹۱۸ بتصویب رسید . کولنتای بدرستی " جدائی آشپزخانه از ازدواج " را بسان " جدائی دین از سیاست " واقعه ای با اهمیت تاریخی خواند .

از دیگر دستاوردهای اکتبر میتوان از شکوفائی ، ارائه و تدوین تئوریهای رادیکال در مورد روابط جنس و خانواده نام برد . در این میان بی شک بیشترین سهم از آن الکساندر کلنتای می باشد . اگر قبل از ۱۹۱۴ هم او بود که بیشترین تلاش را برای آوردن فمینیسم به درون صفوف بلشویسم داشت ، حال نیز او بود ( به همراه انیسا آرماند ) که از چشم انداز " انحلال خانواده " ، " عشق آزاد " ، " لغو ازدواج " ، " تربیت بچه ها توسط جامعه " و " آزادی زن از قید کارخانگی " سخن بمیان آورد . " (۱۱) او — بخوبی آگاه بود که تنها تصویب قوانین انقلابی کافی نیست بلکه باید انقلابی در روابط فردی نیز بوجود آید . تئوریهای او برای بلشویک های قدیمی نیز بسیار رادیکال جلوه میکرد و آنان به مخالفت با او برخاستند .\*

\* لنین به مقابله با تئوری کولنتای مبنی بر اینکه در جامعه کمونیستی ارضاء نیازهای جنسی و عشق بسادگی " نوشیدن یک لیوان آب " است برآمد و تروتسکی نیز تز " عشق آزاد " او را با اشاره به پیامد های آن مانند رها ساختن بچه ها توسط والدین ، طلاق دادن زنان توسط کارگران و .... رد نمود .

شروع پویش فروپاش انقلاب اکتبر مقارن با عقب‌گردی بود که دولت شوروی در باره مسئله زن و خانواده نمود. تا آنجا که قانون اساسی جدید شوروی در ۱۹۳۶ عملاً به لغو بسیاری از دستاوردهای انقلابی اوایل سالهای ۱۹۲۰ دست زد. در اینجا یکی دو نمونه از این عقب‌گردها را ذکر می‌نمائیم :

۱۹۲۴ : اعتراض شدید به قانونی شدن سقط جنین ؛

۱۹۲۹ : انحلال بخش زنان حزب توسط استالین ( با توجیه پایان یافتن اهداف آن ) ؛

۱۹۳۴ : هم جنس‌بازی بعنوان یک جرم تلقی گردید ( قانون تزاری بر علیه هم جنس‌بازان بعد از انقلاب لغو شده بود ) ؛

۱۹۳۶ : غیر قانونی شدن سقط جنین برای اولین بار داری ؛

۱۹۴۰ : آموزش و پرورش مختلط ( در حین جنگ جهانی دوم ) **الغنا** گردید ؛

۱۹۴۴ : غیر قانونی شدن کامل سقط جنین .

#### محدودیت‌ها و اشتباهات :

بلشویک‌ها بسان حزب پیشروئی که در تحقق انقلاب نقش بسزائی را ایفا کردند نتوانستند در دوره‌های بعد از انقلاب بر محدودیت‌ها و اشتباهات خود غلبه کنند و سوسیالیسم طعمه این محدودیت‌ها و اشتباهات گردید . برای روشن تر شدن مطلب میتوان به نکات زیر اشاره کرد :

۱ - وجود مشکل ارضی بخصوص تقسیم اراضی در بیمن دهقانان که به اجبار در جریان انقلاب سوسیالیستی انجام شد و وزن عظیم دهقانان بمثابه اکثریت نیروی کار در جامعه ؛

۲ - امید داشتن به تحقق انقلاب سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته اروپائی ( بخصوص آلمان ) برای جبران عقب‌ماندگی انقلاب سوسیالیستی در روسیه ( که اتفاق نیفتاد ) ؛

۳ - مشکلات اساسی در راه تحقق اهداف سوویت‌ها ( شوراها ) و بالنتیجه تبدیل شدن دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری حزب .

" شوراها که بخاطر برنامه‌هایشان ارگانهای اداره مستقیم

بوسیله کارگران هستند عملاً" ارگانهای اداره بر کارگران شدند که بوسیله پیشرو پرولتاریا رهبری میشود نه بوسیله خود خود کارگران " ( لنین ۱۹۱۹ ) .

۴ - برگزیدن سیستم تریدیونیونی در برابر سیستم شورائی در سازماندهی نیروی کار ؛

۵ - تسخیر قدرت در غیاب یک پایگاه اجتماعی - اقتصادی مناسب برای پشتوانه سیاسی ( پرولتاریا اقلیت کوچکی در اجتماع بود ) ؛

۶ - شکل سازمانی حزب بلشویک ( تمرکز شدید ، وجود انقلابیون حرفه‌ای ، کنترل از بالا ، تابعیت کلیه ارگان‌های دمکراتیک جامعه از حزب و .... ) ؛

۷ - جنگ داخلی ونتایج اسفبار آن ( کشته شدن کادرهای انقلابی حزب و بسیاری از رادیکالترین کارگران ) .

پس از انقلاب اکتبر و شروع برنامه ریزی اقتصادی ، خودگردانی کارگران بامسئله کنترل حزب در تضاد قرار گرفت . تضادی که در تاریخ فعالیت بلشویک‌ها خود را به صور گوناگون نشان داده بود ، یعنی تضاد بین پیش فرض ساختاری و سازماندهی پرولتاریا . حزب از طریق ارگانهای دولتی سعی در کنترل تولید نمود ، حال آنکه کارگران هنوز در تب انقلابی بوده و علیرغم اخطار حزب به اشغال کارخانه‌ها ادامه دادند . جنبش کمیته‌های کارگری که قبل از انقلاب پایه‌های قدرت بلشویک‌ها در پیروزی - انقلاب بود همچنان ادامه پیدا کرد . این کمیته‌ها اظهارات لنین و قولی را که حزب در مورد کنترل کارگری داده بود را خیلی جدی تر و حادثراز اظهار نظر حزب گرفته بودند (۱۲) . کارگران روسی خیلی بهتر و ساده‌تر از بلشویک‌ها به آنچه که مارکس ۷۰ سال پیش از آن در باره کارگران گفته بود رسیده بودند :

" هم طراز حکومت قانونی جدید ، کارگران باید بطور همزمان حکومت انقلابی خود را بوجود آورند . این حکومت



یا بصورت کمیته های تصمیم گیری محلی و شوراها و یا  
بوسیله کلوپ های کارگری و کمیته های کارگری بوجود  
می آید؛ بطوریکه حکومت بورژوا - دمکراتیک نه تنها  
فورا " پشتیبانی کارگران را از دست میدهد بلکه از  
همان ابتدای حکومت خود را زیر کنترل و فشار قدرتی که  
در پشت آن کلیه توده کارگری قرار گرفته است می یابد  
... سخن من همراه با درخواست مشخص از کارگران آلمان  
است که بهیچوجه گول شعارهای ریاکارانه خرده بورژوازی  
دمکرات را نخورید. در عوض به برپا کردن حزب مستقل خود  
بپردازید. فریاد رزم جویانه شما چنین خواهد بود:  
انقلاب دائم ". (۱۳)

اما از انقلابی که بر پایه قدرت شوراها در برابر  
قدرت دولتی به پیروزی رسیده نمی توان پس از پیروزی ، شکل  
و سازماندهی دیگری را طلب کرد. چنانچه تمام قدرت به شوراها و  
کمیته های کارگری واگذار نشود، پروسه قدرت دوگانه خود را باز  
تولید خواهد کرد و این با رحزب و دولت در برابر قدرت شوراها  
قرار خواهند گرفت. این دوگانگی قدرت که بصورت مبارزه طبقاتی  
درمی آید ، تکیه دولت بر اهرمهای بوروکراتیک و قدرت پلیس  
برای خاموش ساختن شوراها و مخالفان سیاسی نمی تواند قدمی در  
راه دمکراتیزه کردن جامعه و برقراری سوسیالیسم بردارد. سازمان  
شورائی و انجمن های صنفی و محلی و سازمان های مستقل زنان با  
داشتن قدرت تصمیم گیری و دخالت مستقیم در سیاست جامعه پایه های  
اصلی در برقراری دمکراسی پرولتری و جلوگیری از اعمال قدرت و  
دیکتاتوری حزب خواهند بود. زیرا سازماندهی اجتماعی کار ،  
ارتقاء آگاهی تولیدی و رشد نیروهای مولد، تنها با رشد آگاهی  
سیاسی ، واگذاری قدرت تصمیم گیری به پرولتاریا و مبارزه در راه  
ستم جنسی سمت گیری سوسیالیستی خواهد یافت. اما چنانچه  
" انقلاب اجتماعی نتواند بطور رادیکال به نتایج بلاواسطه ی خویش

دست یابد، در فرایند خویش ضد انقلابی را متراکم می کند که بس  
مهیب تر برجامعه چنگ می اندازد و خود را وابسته به هیچ قانونی  
نمی کند. " (۱۴)

### کائوتسکی و انقلاب روسیه

بی شک ، برنامه ارفورت با مطرح کردن برنامه حداقل -  
حد اکثر و با به نمایش گذاردن یک دیدتدریج گرا از مبارزه طبقاتی  
و پیروزی پرولتاریا نقطه آغازی برای به بن بست کشانده جنبش  
انقلابی کارگران جهان بود. این برنامه که در دو بخش تئوریک و  
عملی توسط کائوتسکی و برنشتین تدوین گردیده بود اعلام داشت که  
امکان راه صلح آمیز بخاطر برتری و اجتناب ناپذیری سوسیالیسم  
واقع گرایانه است و می توان به پارلمان بعنوان بزاری برای  
حکومت پرولتاریا نگاه کرد. تلاش در جهت کسب اکثریت پارلمانی از  
طریق فعالیت آگاهانه یک حزب پیشرو صورت می گیرد .

کائوتسکی آگاهی انقلابی را به علم ، علم شرایط ابژکتیو  
( جامعه سرمایه داری ) تقلیل داده و بنا براین تولید آن را -  
تنها در سطح روشنفکران میدانند . عمل انقلابی نیز تنها پوییش  
تحقق این علم است . این بازگشت به طرحی از عصر روشنگری دارای  
عواقب وخیمی نیز بود. آنزمان که آگاهی سوسیالیستی صرفاً " به  
" علم جامعه سرمایه داری " و یا به " علم اقتصاد " تقلیل  
یابد آنگاه لزوم جبری سوسیالیزه شدن وسایل تولید و اقتصاد با  
برنامه نیز مطرح میگردد. بدین شکل سوسیالیسم به مرحله آخر یک  
پروژه " اجتناب ناپذیر " از سرمایه داری مبدل میشود .

این طرز تفکر ، کائوتسکی را ابتدا به نقد و سپس به  
رد انقلاب اکتبر فرا داشت . او که پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در  
کتاب " راه قدرت " سه تز صحیح آغاز دوران انقلابات پرولتری را  
بلوغ کافی سرمایه داری ، در پیش بودن جنگ ، و معادل بودن  
جنگ با شروع انقلاب مطرح ساخته بود ، بعداً " کاملاً " تغییر موضع

داده و گفت: بوسیالیزم نمیتواند تا زمانی که شرایط اقتصادی مناسب فراهم نشده است پیروز گردد و اگر هم تحقق پذیرد به ضد خود مبدل خواهد شد. اوبه بلشویک ها گفت که انقلاب آنان دارای - پایه دهقانی است و تنها میتواند انقلاب بورژوازی باشد. سعی در پیشبرد بیشتر آن بلانکسیم محض و ماجراجویی است که هیچ ارتباطی با مارکسیسم ندارد. به اعتقاد او پرولتاریا نمی تواند در جایی که "اکثریت" اجتماع را تشکیل نمیداد و به ارگانهای دمکراتیک (پارلمان ... ) واقعی نمی گذاشت قدرت را بدست گیرد. (۱۶)

کائوتسکی بعد از انقلاب فوریه مطرح ساخت که انقلاب روسیه بخاطر نقش رهبری کننده پرولتاریا از یک سو و عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی و ضعف کلی طبقه کارگر بعنوان یک نیروی تولیدی - اجتماعی از سوی دیگر، از یک خصوصیت خاص تاریخی برخوردار است. از این رو این فکر که انقلاب روسیه میتواند انقلابی سوسیالیستی باشد (با توانائی ایجاد یک شکل بندی جدید تولیدی) را مردود می شمرد. کائوتسکی با انگشت گذاردن بر سه عامل اصلی جامعه آن زمان روسیه (تاثیر سیاسی پرولتاریا، نیاز دهقانان به مالکیت بر زمین و ضعف بخش پیشرفته تولیدی) اظهار داشت که پرولتاریا شایسته "به دوچیز نیازمند است: دمکراسی و سوسیالیسم". تولید اجتماعی بدون دمکراسی نمیتواند به بدترین شکل استثمار بیاورد. دمکراسی بودن سوسیالیسم نیز به ادامه وابستگی اقتصادی پرولتاریا منجر خواهد شد. اودر مورد این عقیده خود که دمکراسی شکل لازم مبارزه طبقاتی در روسیه است، نوشت:

"ممکن است بگویند این یک برنامه بورژوا - رفرمیستی است و نه یک برنامه انقلاب پرولتری. اما این تنها برنامه ای است که بخاطر ماهیت پیشرفته رفرمیستی اش که از یک سو قدرت کارگران و دهقانان و از سوی دیگر ضعف بورژوازی را در نظر میگیرد میتواند در شرایط عقب سب مانندی صنعت جدید در روسیه موثر باشد." (۱۷)

در اوت ۱۹۱۷، پنج ماه بعد از آنکه لنین در تزارهای آوریل از سپردن تمام قدرت بدست شوراها سخن رانده بود، کائوتسکی از صلح و تشکیل مجلس موسسان بعنوان دو ضرورت فوری در مقابل انقلاب روسیه صحبت راند. لیکن دوماه بعد، انقلاب بوقوع پیوست. او در آغاز نه تنها انقلاب را محکوم نکرد بلکه از آن بعنوان اولین نمونه تسخیر قدرت دولتی توسط پرولتاریا در یک کشور بزرگ تجلیل کرد. لیک در ادامه سؤال کرد: "این خود به کجا خواهد انجامید؟" انحلال مجلس موسسان کافی بود تا از "کودتای بلشویک ها" سخن گوید:

کائوتسکی کنسرت خود را بر ضد بلشویک ها با چاپ دو کتاب "دیکتاتوری پرولتاریا" (۱۹۱۸) و "تروریسم و کمونیسم" (۱۹۱۹) آغاز کرد. در نظر وی بلشویک ها مانند ژاکوبین های قبل از آنها کسانی بودند که میخواستند مشکلات اقتصادی را با ترور جمعی و کار اجباری که خود به اشتباه آن را دیکتاتوری پرولتاریا می پنداشتند حل نمایند. همان عواملی که بخاطر تضادهای طبقاتی درون روسیه باعث پیروزی بلشویک ها شد حال خود به تهدیدی جدی بدل گردیده است. پرولتاریای صنعتی بعنوان یک اقلیت (در کشوری که در ۱۹۱۳، جمعیت شهری آن ۲۴ میلیون نفر و جمعیت دهقانی آن ۱۵۰ میلیون نفر می بود) تنها کنترل شهرها را در دست گرفته است. حال بلشویک ها باید با آشوب در دهات روبرو گردند و با تهدیدات تنگ نظرانه دهقانان دست و پنجه نرم کنند. جواب کائوتسکی کا ملا" روشن بود: "طبقه کارگر روسیه توانائی ارائه سوسیالیسم را نداشته و نمی باید برای برپائی "دیکتاتوری پرولتاریا" تلاش کند. چرا که در "شرایط کنونی روسیه، این راه تنها به ازهم گسیختگی سیاسی - اجتماعی کشور، هرج و مرج، ورشکستگی روحی انقلاب منجر خواهد شد." تروتسکی در پلمیک خود با او گفت: "کائوتسکی ملودی بلشویک ها را که به گوشش ناهنجاری آید رد میکند ولی در جستجوی ملودی دیگری بر نمی آید. جواب ساده است: موزیسین پیر بکلی از نواختن آهنگ انقلاب خودداری می نماید." (۱۸)

نابخردانه است اگر بیاندیشیم دایره اختلافات کائوتسکی ولنین تنها به انقلاب روسیه محدود میشود. مسئله‌ای بس عظیم‌تر در میان بود. آیا انقلاب روسیه آغازی برای انقلابات جهانی است؟ آیا این انقلاب باید بعنوان مدلی پیروزمند مورد توجه انقلابیون اروپا قرار میگرفت؟ بی‌گمان پاسخ‌ها متفاوت بود. برای ولنین مسئله اصلی نه انتقاد کائوتسکی به انقلاب روسیه که همانا نتایج این تئوریها برای آینده سوسیالیسم در آلمان بود. برای ولنین استقرار حکومت کارگری در روسیه بدون وقوع انقلابات پرولتری در آلمان، فرانسه، انگلیس... امکان ناپذیر بود. در آلمان میان انقلاب آلمان، انقلابی بود که میتواند متناسب قبوا را بکنج انقلاب جهانی تغییر دهد. در زمانی که روزا لوگزامبورگ با وجود تمام اختلافاتش با بلشویک‌ها می‌نوشت: "این واقعیت که بلشویک‌ها سیاست‌هایشان را تنها در جهت یک انقلاب جهانی بنا نهاده‌اند بیانگر فراست، پایداری به اصول و تهور سیاسی آنان است"، کائوتسکی نوشت: "رفقای بلشویک ما همه چیز را به نادرست بر روی ورق انقلابات اروپا قرارداده‌اند. از آنجا که این ورق رو نشد آنها به راهی رانده شدند که مشکلات غیر قابل حلی را برای آنان بوجود آورد."

ولنین در "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" مینویسد که توده‌های کارگران در تمامی کشورها تشخیص میدهند که بلشویسم راه درست را برای فرار از زشتی‌های جنگ و امپریالیسم نشان داده است؛ بلشویسم میتواند بعنوان مدلی تاکتیکی برای همه عمل کند. برای بلشویک‌ها بزرگترین دلیل عدم وقوع انقلاب در اروپا نبودن احزاب انقلابی بود (آنان اکثریت احزاب اروپا را احزاب خائنین می‌دانستند).

کائوتسکی، لیکن معتقد بود که پیش شرط‌های موفقیت انقلاب بلشویکی در غرب وجود ندارد. او در زمره اختلافات روسیه با اروپای غربی از قدرت طبقات حاکم در غرب، ثبات ارتش‌ها،

عدم امکان ایجاد جنگ داخلی، نیاز کارگران به اتحاد برای پیروزی، عدم امکان محروم کردن کامل یک طبقه از حقوق سیاسی و مهمتر از همه ریشه داشتن جنبش کارگری در این دمکراسی نام میبرد. او میگفت در غرب دمکراسی مانند روسیه دیروز ظهور نکرده است. این دمکراسی اگر چه بورژوازی است لیکن دستاورد سالها مبارزه، شکست و پیروزی طبقه کارگر است. این دمکراسی دیگر جزئی از پوست و خون توده‌های غرب شده است. از این رو، او ولنین را به عدم درک رابطه بین جنبش کارگری و دمکراسی در کشورهای سرمایه داری غربی متهم میکرد.

کائوتسکی مقطع جدائی بلشویک‌ها از سوسیالیسم را انحلال مجلس موسسان میدانند. ولنین در جواب او را به فتیشیسم ساختن از دمکراسی و خالی کردن آن از هر نوع مفهوم طبقاتی متهم ساخت. او گفت که پرولتاریا دیگر به رساله‌های از نوع کائوتسکی در مورد برتری دمکراسی بورژوازی بر نظام فئودالی احتیاجی ندارد بلکه به توضیح چگونگی عملکرد این سیستم بر کارگران و احتیاج به انقلاب نیازمندند و پیش‌بینی کرد که پرولتاریای اروپا از کائوتسکیسم روی برخواهد تافت. لیک این آرزو به واقعیت مبدل نگردید. بجز در مواردی چند پرولتاریای اروپا کماکان در حیطه دمکراسی بورژوازی و پیشرفت تدریجی از طریق رفرفرم‌های سیاسی و اجتماعی باقی ماند. بقول فرماندو کلا دین، انتر ناسیونال سوم دوباره به انتر ناسیونال دوم تبدیل شد بدون آنکه اکثریت مبارزین کمونیست متوجه باشند، چرا که آگاهی از افکار کائوتسکی تنها محدود به مقاله "کائوتسکی مرتد" میگشت. این خود انتقام انتر ناسیونال دوم از انتر ناسیونال سوم بود.

#### سرمایه داری دولتی

کائوتسکی در کتاب "دیکتاتور پرولتاریا" نوشت که تنها راه موجود برای بلشویک‌ها بناپارتیسم است: حکومت به

شکرانه برتری سازماندهی مرکزی بر روی توده های متفرق و برتری نیروهای مسلح . نتیجه اجتناب ناپذیر این سیستم یک ساختار سزای است که به دیکتاتوری شخصی منجر خواهد شد . و بعد انقلاب اجباراً " به حکومتی از نوع کرامول یا ناپلئون تبدیل خواهد شد . در ۱۹۱۸ بیان داشت که " بعنوان یک دیکتاتوری قلیت که به سمت جاده سزایسم حرکت میکند ، انقلاب روسیه دارد خصلت های بورژوائی بخود میگیرد . " یک سال بعد در " تروریسم و کمونیسم " اعلام کرد : " از لحاظ سیاسی ، رژیم بلشویکی یک دیکتاتوری بوروکراتیک و از لحاظ اقتصادی یک نظام سرمایه داری دولتی است . . . . این دیکتاتوری از لحاظ اقتصادی و سیاسی برای کارگران از نظام سرمایه داری نیز استثماری تر است . " - بنابراین هدف باید براندازی این رژیم باشد\* .

### لوگزامبورگ و بلشویک ها

روزا لوگزامبورگ ( ۱۹۱۹ - ۱۸۷۰ ) از فرزانه گانی است که در تاریخ سوسیالیسم از جایگاه ویژه ای برخوردار است . چپ استالینیست در مورد نظریات او شیوه سکوت را برگزیده است . هواداران نظریه کمونیسم شورائی او را از بنیاد گذاردن این مکتب دانسته و تروتسکی نیز در مورد او می نویسد : " کار ساختمان انترناسیونال چهاررا تحت نام سه " ل " آغاز می کنیم : لنین ، لیکنخت و لوگزامبورگ " . ( ۱۹ )

لوگزامبورگ در طول زندگی سیاسی خویش نه تنها بر ضد فرمیسم سوسیال دموکراسی آلمان ، که بر علیه خصلت های غیر دمکراتیک لنین و بلشویک ها نیز به پا خاست . وی در تأیید پیام انقلاب اکتبر مبنی بر رد تاکتیک مبارزه پارلمانتاریستی نوشت :

" بلشویک ها مسئله مشهور " جلب اکثریت مردم " را که مانند شبی بر دوش سوسیال دموکراسی آلمان سنگینی میکند را حل کرده اند . . . . آنها ( سوسیال دموکرات های آلمان ) میخواهند در مورد انقلاب نیز خرد . خود ساخته پارلمانی را بکار برند : برای پیشبرد هرچیز باید ابتدا اکثریت را بدست آورد . برای انقلاب کردن نیز معتقدند باید اول " اکثریت " شد . اما دیالکتیک واقعی انقلابات این خرد را وارونه میسازد . نه از طریق کسب اکثریت برای رسیدن به تاکتیک انقلابی بلکه از طریق تاکتیک انقلابی برای رسیدن به اکثریت . " ( ۲۰ )

اولین مخالفت روزا با لنین در طول رابطه ۲۰ ساله اش با بلشویک ها پس از انتشار مقاله " چه باید کرد ؟ " آغاز گردید . در یک سلسله مقالات در نشریه " عصر جدید " در سالها ۱۹۰۴-۱۹۰۳ او به انتقاد از دیدگاه بیش از حد سانترالیستی لنین و عدم تأکید بر

بعد در باره نظریات آنتونیو رامسسی را در آینده انجام خواهیم داد .

پراتیک جنبش‌های کارگری پرداخت. او لنین را به داشتن دیدگاهی بلانکیستی و نه مارکسیستی از مقوله حزب متهم نمود و از حزب بلشویک بمثابه فرقه‌ای نیمه دینی که بر پایه دیسیپلین نظامی و جدائی وی و تفاهت از زندگی و مبارزات روزمره توده‌ها بنا شده است یاد کرد. به نظر وی ریشه این "روحیه نگهبانان شب" را می‌بایست در وضعیت ویژه روشنفکران روسیه جستجو کرد.\*

تفاوت اساسی او با بلشویک‌ها بر سر آن بود که آیا انقلاب وابسته به مشکل بودن جنبش کارگری است یا مبارزه خود انگیخته آنان.

\* \* \* \* \*

برخلاف کائوتسکی و لنین که عقیده داشتند آگاهی انقلابی را باید از خارج به جنبش کارگری وارد کرد لوگزامبورگ معتقد بود که زمینه‌های آگاهی انقلابی در کارگران موجود بوده است و طبقه کارگر این ظرفیت را دارد که به آینده خود واقف گردد و به رهبرانی که توده‌ها را آموزش دهند و از آنها مراقبت کنند نیازی نیست. برخلاف لنین، برای روزا ضعف سازماندهی لزوماً به معنی ضعف جنبش کارگری نبود و پیش‌بینی و فرمان انقلاب را از "ستاد فرماندهی انقلاب" امکان پذیر نمی‌دانست. او بر این باور بود که تجربه ثابت کرده است که در دوران انقلاب برای هر ارگان هدایت‌کننده جنبش کارگری مشکل است که پیش‌بینی کند چه عوامل و چه موقعیت‌هایی به انفجار خواهد انجامید. حزب بلشویکی تنها به فلج کردن

\* در "مسائل سازماندهی سوسیال دموکراسی روسیه" نوشت: "سنترالیسم لنین اپورتونیسیم معمولی روشنفکران است."

رشد آزادانه پرولتاریا منجر خواهد شد و آن را به ابزاری دردست روشنفکران مبدل میکند. تاکتیک انقلابی نمی‌تواند توسط رهبران اختراع شود بلکه باید بطور خودانگیخته رشد یابد: تاریخ اول می‌آید و بعد آگاهی رهبران. سپس درجمله مشهور خود اضافه کرد: "حتی اشتباهات یک جنبش واقعا" انقلابی کارگران در تاریخ بسیار سودمند تر از خطا ناپذیری بهترین "کمیته مرکزی" است."

اگرچه تا قبل از ۱۹۰۵ رویونیسم برنشتین مسود انتقاد اکثر سوسیال دموکرات‌های ارتدوکس قرار می‌گرفت اما انقلاب ۱۹۰۵ روسیه باعث شکل‌گیری یک جناح چپ در میان حزب گردید که در میان آنها میتوان از لوگزامبورگ، لیبکنخت، کلارا زتکین و فرانس مهرینگ نام برد. در این میان روزا تئوریسین اصلی و سرسخت‌ترین مخالف این اپورتونیسیم بود. این انقلاب باعث شد که روزا از ارتدوکس حاکم بر سوسیال دموکراسی آلمان ببرد. گسست او از کائوتسکی نیز بسال ۱۹۱۰ صورت گرفت یعنی ۴ سال قبل از آنکه شروع جنگ لزوم چنین گسستی را بر لنین آشکار کند. در مباحثه خود بر علیه برنشتین در "اصلاح اجتماعی یا انقلاب" مطرح ساخت که استثمار کارگران را بعنوان یک پویش اقتصادی نمی‌توان از طریق قانون گذاری در چارچوب جامعه بورژوازی از بین برد. اصلاح اجتماعی تجاوزی به حریم استثمار سرمایه نیست بلکه منظم کردن این استثمار در جهت منافع جامعه سرمایه داری است. لیکن از این نوشته نبایستی این استنباط را کرد که او مخالف پارلمان و دموکراسی بورژوازی بود. در همان مقاله می‌نویسد: "یکی از فوری‌ترین وظایف سوسیال دموکراسی حفظ پارلمانتاریسم بورژوازی از گزند بورژوازی است." "دموکراسی بورژوازی اگر چه جایگزینی برای دیکتاتور پرولتاریا نمی‌باشد لیکن از آنجا که حق سازماندهی و بیان را به پرولتاریا میدهد و خود امر مبارزه برای دفاع و اضافه کردن این حقوق بخشی از آمادگی آنان را برای فتح و اعمال قدرت مهیا می‌سازد، مورد نیاز طبقه کارگر است." (۲۱)

### نقد لوگزامبورگ بر انقلاب اکتبر

در تابستان ۱۹۱۸ آنزمان که لنین و کائوتسکی قلم های خود را بر علیه یکدیگر بکار گرفته بودند روزا از سلول زندان خود نوشت :

" با سرکوب زندگی سیاسی در آن کشور ( روسیه ) بطور کلی ، زندگی در شوراهای نیز روز بروز فلج می گردد . بدون انتخابات عمومی ، بدون آزادیها محدود مطبوعات و اجتماع ، بدون مبارزه آزادانه عقاید ، زندگی در تمام ارگانهای اجتماع می میرد و تنها به نمایش از زندگی مبدل میشود که در آن بوروکراتها تنها عناصر فعالند . زندگی عمومی بتدریج به خواب می رود و تنها تعدادی از رهبران حزب با انرژی پایان ناپذیر و تجربه نامحدود به هدایت و حکومت مشغول میشوند . در میان آنها ، تنها تعداد محدودتری از بزرگان به هدایت مشغولند و نخبگانی از طبقه کارگر نیز هر از چند گاه به جلساتی دعوت میشوند که در آن به تشویق سخنرانی های رهبران بپردازند و به اتفاق آراء قطعنامه های پیشنهادی را تصویب کنند . در آخر آنکه یک رابطه فرقه ای همراه با دیکتاتوری و بطور قطع نه دیکتاتوری پرولتاریا که یک دیکتاتوری به معنی بورژوازی و به معنی حکومت ژاکوبین ها

شکل گرفته است " (۲۲)

کائوتسکی آنگاه که انتقاد روزا از بلشویکها را در مورد مسئله دمکراسی مشاهده کرد بیان داشت که او ولوگزامبورگ در این مورد هم عقیده اند ، حال آنکه واقعیت برخلاف آن بود . لوگزامبورگ به لزوم قهر انقلابی و به دفاع بدون شرط از انقلاب اکتبر اعتقاد داشت و انرژی انقلابی بلشویکها را نیز تحسین میکرد . انقلاب روسیه را پیش درآمدی بر انقلاب جهانی می دانست و مهمتر از همه انقلاب سوسیالیستی در آلمان را در دستور کار می دانست . او معتقد بود که نبایستی مبارزه پرولتاریا برای تسخیر قدرت را تا زمانی که اطمینان کامل به پیروزی بدست نیامده

است به تاخیر انداخت : دیگر آنکه هیچ انقلابی نمی تواند آغاز گردد اگر قرار باشد پیش شرط آن بلوغ کامل سیاسی پرولتاریا باشد و اصولاً در هیچ مبارزه ای برای فتح قدرت نمی توان درگیر شد اگر حقانیت داشتن آن به فرض موفقیت کامل بستگی داشته باشد .

لوگزامبورگ مهمترین دستاورد بلشویکها را در آن می دید که آنها هدف تسخیر قدرت را یک برنامه انقلابی قرار داده اند . هدف دیگر نه حفظ دموکراسی بورژوازی که همانا دیکتاتوری پرولتاریا برای تحقق بخشیدن به سوسیالیسم بود . اما از آنجا که برای او دیکتاتوری نه از بین بردن دمکراسی که همانا نحوه استفاده کردن از آن بود ، او نمی توانست از اشتباهات بلشویکها چشم پپوشد . اشکالات انقلاب روسیه را به اشتباه بلشویکها در دو مورد مسئله ارضی و مسئله ملیتها ربط میداد و معتقد بود که این اشتباهات به یک ضد حمله خرده بورژوازی بر علیه قدرت پرولتاری می انجامد و در نتیجه بلشویکها نیز مجبور به محدود کردن دمکراسی سیاسی و دیکتاتوری نخبگان بر روی دیکتاتوری طبقات خواهند شد . روزا نیز مانند دیگر کسانی که از سنت سوسیال دموکراسی اروپا می آمدند انحلال مجلس موسسان را محکوم نموده ، نوشت :

" آزادی برای حامیان دولت ، برای اعضاء حزب هر قدر که کثیر التعداد باشند ، اصلاً آزادی نیست . آزادی همواره و تماماً " آزادی کسانی است که متفاوت می اندیشند . نه بخاطر یک درک تعصب آور از مقوله " عدالت " بلکه بخاطر هر آنچه در آزادی سیاسی آموزنده و کامل است به این خصوصیت اصلی وابسته است و موثر بودن آن هر آنزمان که آزادی به حق ویژه ای بدل شود محو می گردد . . . . لنین کاملاً در مورد ایزاری که بکار می برد اشتباه می کند . فرمانها ، قدرت دیکتاتوروار کارفرمایان کارخانه ، جرمه های شدید و حکومت از طریق ترس تنها چیزها هستند که به کاهش درد و نه علاج آن منجر میشوند . تنها

راه تولد دوباره ، از طریق مدرسه زندگی عمومی ، این نامحدود ترین و وسیع ترین شکل دمکراسی و آراء عمومی است . این حکومت بوسیله ترسی است که به تنزل روحیه منتهی میشود . " (۲۲)

لوگزامبورگ معتقد بود که برای لنین و تروتسکی ، همانند کائوتسکی ، دمکراسی متضاد دیکتاتوری است ؛ از اینرو کائوتسکی می اندیشد که پرولتاریا باید قدرتی را که در یک شرایط غیر مناسب بدست آورده است از دست بدهد و لنین و تروتسکی تصمیم می گیرند که قدرت را حتی از طریق زور نیز نگهدارند . لیکاو نیز مانند لنین و تروتسکی معتقد بود که انقلاب سوسیالیستی در روسیه تنها زمانی می تواند موفق شود که یک سری انقلابات در اروپا آغاز گردد.\*

#### پانه کوک و سوسیال دموکراسی اروپا

تا چندی پیش نام آنتون پانه کوک ( ۱۹۶۰ - ۱۸۷۲ ) در - محافل چپ ایران و اروپا ناشناخته بود . غلبه سنت تاریخ نگاری استالینیستی سبب گردیده بود تا بسیاری از بدیل های تئوریک ، ناشناخته باقی بمانند . تنها پس از مرگ استالین و انتقاد به " رویزیونیسم خروشچفی " و خیانت رهبران کمونیسم اروپائی

\* در نامه ای به لوئیس کائوتسکی نوشت : " اگر دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه بسوی شکست در حرکت است این بخاطر عدم حمایت انقلابی از طرف غرب است و نه بخاطر آمارهای شوهر باهوش شما که نشان می دهد توسعه اقتصادی در روسیه بسیار عقب افتاده است . "

( وقایع ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه ) بود که تنی چند از انقلابیون مارکسیست به بازشناسی میراث فکری خود در افکار کسی که ۴۰ سال پیش از خطر دیکتاتوری حزب و مبارزه پارلمانتاریستی صحبت کرده بود بازگشتند .

هم زمان با شکل گیری گرایش چپ سوسیال دموکراسی آلمان ، گرایش چپ رادیکال دیگری نیز در درون حزب سوسیالیست هلند پدید گرفت . اینان نیز مانند همتهای آلمانی خویش تکیه بیش از حد رهبری احزاب سوسیال دموکرات را بر روی فعالیت پارلمانتاریستی محکوم میکردند . اشخاصی همچون هرمان گورتر ( Herman Gorter ) هنریت رولند - هلست ( Henriët Roland-Holst ) و آنتون پانه کوک ( Anton Pannekoek ) از اشکال جدید مبارزه سیاسی و لزوم اعتصاب عمومی سیاسی سخن می راندند . از سال ۱۹۰۶ پانه کوک به عنوان یک خبرنگار برای سوسیال دموکراسی آلمان مقاله می نوشت و در سال ۱۹۰۸ به کمک مارکسیست اطریش - لهستانی ، کارل رادک ( Karl Radek ) که یکی از اعضاء جنبش سوسیالیست آلمان لهستانی بود به شهر بره من در آلمان رفتند و آنجا را - تبدیل به مرکزی برای روشنفکران چپ رادیکال ساختند . در سال ۱۹۰۹ پانه کوک جزوه " تفاوت های تاکتیکی در جنبش کارگری " را - منتشر ساخت . اهمیت این جزوه در آن بود که برای اولین بار یک مارکسیست تفاوت های تاکتیکی بین جناح های چپ و راست در جنبش کارگری را برخاسته از ساختار طبقاتی خود جنبش می دانست . او نوشت :

" در شرایط کنونی هر جنبش عظیم توده ای که به قصد مخالفت و اعتراض در آلمان شکل می گیرد می باید ائتلافی از چندین گروه بندی اجتماعی از چندین طبقه اجتماعی باشد . هواداران سوسیال دموکراسی و اعضاء یک حزب بهیچوجه یک جمع متجانس از نظر گاهها ، عقاید و آرمان های مشابه را تشکیل نمیدهند . طبقات و گروه های متفاوت دارای منافع متفاوتی نیز میباشند که در زیر نام و برچسب حزب پوشیده می ماند . اگر منافع مشترک این گروه ها آنها را بطور موقت یا دائمی به هم متصل کند

آنان به یکدیگر جوش خواهند خورد ولی منافع متفاوت و یا حتی متضاد آنان را به اختلاف خواهد کشانید. این نبرد منافع بعدها شکل تفاوت های تاکتیکی را در درون حزب بخود خواهد گرفت."

پانه کوک در دنباله این بحث به تز اشرافیت کارگری رسید که بعدها توسط لنین بکارگرفته شد. بحث پانه کوک با کائوتسکی در باره شیوه مبارزه پرولتاریا نیز جالب توجه است. در کنار مباحثه کائوتسکی - لوگزامبورگ مباحثه دیگری نیز مابین کائوتسکی و پانه کوک در جریان بود. محور اختلافات بدینگونه بود: تاکید کائوتسکی بر لزوم مبارزه برای بدست آوردن اکثریت آراء در پارلمان و نقش پارلمان بعنوان ابزاری برای تغییر اجتماعی، رد حرکات توده ای خود انگیخته و تبلیغ لزوم پیروی آگاهانه پرولتری از برنامه های رهبری حزب و صلح آمیز بودن تحول اجتماعی آینده (حتی در زمان خونت امپریالیسم). اختلاف با انتشار یک سری مقالات بنام "حرکات توده ای" توسط کائوتسکی آغاز گردید. او عقیده داشت دیدگاه جناح چپ که بین توده های سازماندهی شده و توده های سازماندهی نشده تفاوتی قابل نیست، فقط به فعالیت مضر منجر خواهد شد چرا که توده های سازماندهی نشده ابزارهای خود انگیختگی هستند که نتایج غیر قابل کنترلی را ببارمی آورند حال آنکه هدف حزب سوسیال دموکرات سازماندهی آگاهانه مبارزه پرولتاریا بود.

پانه کوک، اما، بیان داشت که اگر پرولتاریا دست به اعمال قدرت نمی زند نه بدلیل فراهم نبودن شرایط عینی بلکه بخاطر تسلط فرهنگی و ایدئولوژیک طبقه حاکمه است (که این خود به بهترین سلاح بورژوازی مبدل شده). از این رو اعتماد عمومی بهترین راه برای انقلابی کردن ایدئولوژیک توده هاست (این نظرگاه شباهت بسیاری با بحث های گرامشی در باب شوراهای کارگری و کسب "هژمونی" پرولتاریا دارد). بدین گونه سالها قبل از

انتشار دولت و انقلاب لنین، پانه کوک در سال ۱۹۱۲ از لزوم نابودی ماشین دولتی، نه فتح آن، سخن رانده بود. او مطرح ساخت که مضمون انقلاب اجتماعی عبارت است از جایگزینی قدرت دولتی با ابزار قدرت پرولتاریا. کائوتسکی روی آوری پانه کوک را به روحیه انقلابی توده ها "ایده آلیسم محض" نامید و در مورد جنگ او را به "انقلابیگری اخلاقی" متهم نمود. (۲۵) مسائل دیگری نیز چون ماهیت امپریالیسم، فرهنگ توده ها، نقش حرکات عمومی، نقش حزب و... نیز مورد اختلاف نظر بود.

یکی از مهمترین و شاید ناشناخته ترین بحث های پانه کوک مسئله فرهنگ و روانشناسی توده هاست. او با مطرح کردن یک سؤال گامی فراتر از تمامی نظریه پردازانی برداشت که عقیده داشتند بخاطر قدرت بورژوازی، انقلاب در اروپای غربی به زمان بسزیا دتری از روسیه محتاج است. او سؤال کرد دلیل این قدرت چیست؟ آیا بخاطر آن است که بورژوازی از لحاظ کمی زیاد است؟ آیا دلیل آن کنترل بورژوازی بر کل زندگی اقتصادی است؟ آیا بدلیل کنترل دولت و ابزارهای سرکوبگر آن است؟ و خود در جواب نوشت:

"... اما در نوامبر ۱۹۱۸ قدرت دولتی از دست بورژوازی آلمان و اطریشرها شد، ارگانهای سرکوب دولت کاملاً فلج شدند. توده ها در کنترل بودند و بورژوازی با این وجود توانست به بازسازی این قدرت دولتی بپردازد و یک بار دیگر کارگران را به زیر یوغ خود کشاند. این نشان میدهد که بورژوازی یک منبع مخفی دیگر قدرت را نیز دارا میباشد که دست نخورده باقی مانده است و به او اجازه میدهد که دوباره به برقراری هژمونی خود در آن زمان که هر چیز دیگری از بین رفته است بپردازد. این قدرت پنهان کنترل ایدئولوژیک پرولتاریا توسط بورژوازی است. بخاطر آنکه پرولتاریا کماکان توسط یک ذهنیت بورژوازی هدایت می شد، آنها پس از آنکه بورژوازی



سقوط کرده بود با دست‌های خود به بازسازی هژمونی بورژوازی مشغول شدند ... فرهنگ بورژوازی در درون - پرولتاریا همواره به شکل یک تفکر سنتی موجود بوده است. کسانی که در این چارچوب گیر میکنند بجای تفکر در مفاهیم واقعی با مفاهیم ایدئولوژیک فکر می‌کنند. تفکر بورژوازی همواره ایدئولوژیک بوده است." (۲۶)

لیکن این مکانیزم چگونه تحقق می‌پذیرد؟ از طریق روشنفکران. " روشنفکران، کشیش‌ها، معلمین، ادیبان، روزنامه نگاران، هنرمندان و سیاستمداران طبقه بزرگی را تشکیل می‌دهند که عملکرد آنان ایجاد، توسعه و تبلیغ فرهنگ بورژوازی است، آنها این فرهنگ را به توده‌ها منتقل می‌کنند و بمثابة میانجی هژمونی سرمایه و منافع توده‌ها عمل می‌کنند. هژمونی سرمایه در رهبریت روشنفکرانه اینان بر توده‌ها نهفته است."

این طرز تفکر را در تئوری پانه‌کوک در مورد حزب نیگز میتوان مشاهده کرد. وی عوامل برپائی هژمونی بورژوازی در آلمان را بدینگونه بر می‌شمارد:

- ۱ - شعار دمکراسی؛
  - ۲ - قدرت طرز تفکر و روش کار سنتی (مانند اینکسه سوسیالیسم از طریق رهبری پارلمانی تحقق پذیر است)؛
  - ۳ - باور نداشتن توده‌ها به قدرت خود؛
  - ۴ - عدم اتکاء به نفس در پرولتاریا (که توسط تاثیر پخش دروغهای پلید در مورد روسیه مشاهده میشود)؛
  - ۵ - اعتقاد به حزب، به سازمان و رهبرانی که برای سالیان سال به مبارزه، آمال و اهداف انقلابی مردم پشت کرده‌اند!
- برای کارگرانی که میخواهند در خود-رهائی طبقه خود سهمی داشته باشند مبرم‌ترین نیاز آن است که دیگر نگذارند توسط دیگران درس داده شوند و خود به آموزش خود بپردازند. برای تبدیل پرولتاریا به یک سازمان رزمنده قدرتمند، به تغییر کامل روانشناسی کارگران و اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی نیاز است.

### کمونیسم شورائی و انقلاب اکتبر

دیوید مک‌لن، مارکس‌شناس انگلیسی، معتقد است که کامل‌ترین بدیل ایدئولوژیک در برابر لنینیسم روسی در سال‌های جنگ آن مکتبی بود که به نام "کمونیسم شورائی" شناخته شده است. پانه‌کوک و دیگر تئوریسین‌های این مکتب تنها به نقد عملکردهای بلشویک‌ها اکتفا نکردند بلکه به نقد درک‌های فلسفی آنان نیز دست زدند. هنگامی که لنین در کتاب ماتریالیسم و امپریو کریتیسیسم به انتقاد از باگدانف و نظرات ماخ پرداخت، پانه‌کوک که خود از ماخ و آواناریوس تاثیر پذیرفته بود او را به نداشتن هیچگونه آمادگی برای درک فیزیک مدرن (و بنا بر این درک صحیح نظرات ماخ) متهم کرد. (۲۸)

کمونیست‌های شورائی، شورا‌های برخاسته از انقلاب ۱۹۱۷ را ستایش کردند چرا که برای آنان این شوراها اعلام آغاز دیکتاتوری پرولتاریا و پایان عصر مبارزه پارلمان‌تاریستی بود. هم از این روی در آغاز به حمایت کامل از انقلاب اکتبر پرداختند. پانه‌کوک از لوگزامبورگ نیز فراتر رفته و بر سیاست‌های بلشویک‌ها در مورد انحلال مجلس موسان، مسئله ملیت‌ها و تقسیم زمین به دهقانان مهر تأیید گذارد. گورتر کتاب "انقلاب جهانی" خود را به لنین این "پیشاهنگ رزمنده پرولتاریای جهانی" تقدیم کرد و از "اولین رژیم سوسیالیستی دنیا" سخن راند. لیک آنگاه که مقهور شدن شوراها را در زیر قدرت حزب و دولت روسیه دیدند به نقدی همه‌جانبه از بلشویسم پرداختند و نقطه اشتراک بلشویسم و رویزیونیسم برنشتین را در عدم اعتقادشان به امکان بدست آوردن آگاهی طبقاتی برای پرولتاریا و جدا ساختن پرولتاریا از مبارزه روزمره‌اش بر شماردند.

پل متیک، یکی از نظریه پردازان اخیر کمونیسم شورائی معتقد است که روسیه آنزمان برای سوسیالیسم بسیار "عقب افتاده"

و برای سرمایه داری لیبرال بسیار " پیشرفته " بود. در نتیجه انقلاب تنها می توانست به یک شکل مستمر سرمایه داری که بلشویک ها آنرا پیش شرطی برای سوسیالیسم می دانستند ، یعنی سرمایه داری دولتی بیانجامد. سالها پیش از او پانه کوک نیز نظریه مشابهی را مطرح ساخته بود. در نظر وی انقلاب روسیه مخلوطی از دو منسش بود : انقلاب بورژوازی در اهدا فوری و انقلاب پرولتری در نیروهای فعالش. هم از این روی تئوری بلشویک ها نیز دارای دو خلقت بود: ماتریالیسم بورژوازی در فلسفه کلی و تکامل پرولتری در دکترین مبارزه طبقاتی. پانه کوک میگوید که بلشویک ها این مخلوط را مارکسیسم می نامیدند حال آنکه مارکسیسم آنان چیزی متفاوت با مارکسیسم غرب بود. "انقلاب روسیه آنچنان با ماتریالیسم بورژوازی درهم آمیخته که هر کس می توانست پیشاپیش ظهور مجدد سرمایه داری بر روی کارگران را حدس بزند."

پانه کوک با مشاهده شباهت های روسیه با دیگر نظام های استبدادی مشرق زمین مطرح نمود که مبارزه طبقاتی در روسیه همزمان مبارزه ای بر علیه استبداد خودکامه تزار در زیر پرچم سوسیالیسم بود. از این رو نه تنها مارکسیسم روسی بعنوان تئوری کسانی که در این نبرد اجتماعی درگیر بودند شکل دیگری بخود گرفته بود بلکه اصولاً آنها برای آرمانها و اهدافی مبارزه می کردند که سالیان قبل در غرب بدست آمده بود. او اگرچه انقلاب اکتبر را یک جنبش کاملاً "بورژوازی" به شمار می آورد لیکن از دو جهت آنرا واقعه مهمی در توسعه جنبش طبقه کارگر بر میشمرد:

- ۱ - بدلیل به نمایش گذاردن اشکال جدیدی از اعتصاب سیاسی ؛
  - ۲ - بخاطر ظاهر شدن اشکال جدید خود - سازماندهی طبقه کارگر ( مانند شوراها ، کمیته های کارخانه .... ) .
- گورتر در قضاوت آخرین خود در مورد انقلاب روسیه خطاب به کمونیست های روسیه نوشت :

" شما کار عظیمی بعنوان یک پرولتاریا و یک حزب دولتی انجام داده اید. این برای همیشه خواهد ماند. اینکه شما نتوانستید همه چیز را به شیوه ای پرولتری و کمونیستی انجام دهید و مجبور به عقب نشینی شدید ( آن زمان که انقلاب در غرب تحقق نی پذیرفت ) تقصیر شما نیست. بعنوان عناصری پرولتری هر چقدر که شما بیشتر به سمت سرمایه داری باز می گردید ما باید مبارزه سخت تری را با شما بعنوان دشمنان طبقاتی ما انجام دهیم. اما اشتباه واقعی شما که نه ما و نه تاریخ نمی تواند از آن چشم ببوشد اعمال کردن تاکتیک ها و برنامه ای ضد انقلابی بر روی پرولتاریای جهان است و رد کردن آن سیاست های انقلابی که می توانست ما را نجات دهد." (۲۹)

گورتر تفاوت شرایط انقلاب در اروپای غربی را با شرایط روسیه چنین برشمرد :

- ۱ - تاکتیک های انقلاب در اروپای غربی باید کاملاً "لا" از تاکتیک های روس متفاوت باشد ؛
- ۲ - از این زمان به بعد پرولتاریا تنها است ؛
- ۳ - پرولتاریا باید به تنهایی و بر علیه طبقات دیگر انقلاب کند ؛
- ۴ - اهمیت توده های پرولتری بیشتر و اهمیت رهبری کمتر از روسیه است ؛
- ۵ - پرولتاریا باید بهترین سلاح ها را برای انقلاب در غرب داشته باشد ؛
- ۶ - از آنجا که اتحادیه های صنفی سلاحی ناکافی هستند باید آنها را به سازمانهای کارخانه ای که به شکل کشوری به یکدیگر متصلند تغییر داد ؛
- ۷ - از آنجا که پرولتاریا باید در غرب به تنهایی وبدون کمک سایر طبقات انقلاب را بسازد ، لذا باید به سطح بالایی از توسعه روشنفکری و اخلاقی ( روحی ) دست یابد. بنابراین بهتر است که از روش های پارلمانی در انقلاب استفاده نشود. (۳۰)

### انقلاب اکتبر ، کمینترن و انقلاب جهانی

تا قبل از انقلاب اکتبر تمامی وقایع مهم تاریخی ( جنگ ها ، انقلابات ... ) تنها یک تاثیر محلی ویا در نهایت قاره ای داشتند . اکتبر ، اما ، تحولی جهانی و فراقاره ای را ، گردید . انقلاب اکتبر حتی بیشتر از انقلاب کبیر فرانسه در زندگی روزانه ، ساختار جامعه و اعتقادات انسانها تغییر ایجاد کرد .

بلشویک ها وظایف خود را به محدوده مرزهای کشورشان محدود نمی ساختند . وظیفه اصلی آنان ترویج انقلاب جهانی بود و وظیفه محلی شان پاسداری از انقلاب اکتبر بعنوان پیش زمینه انقلاب جهانی . آنچه لازم بود سازمانی بین المللی بود با هدف پیشبرد انقلاب جهانی . سالها قبل از انقلاب اکتبر ، لنین در مقاله " موضع و وظایف انترناسیونال سوسیالیستی " نوشته بود :

" انترناسیونال دوم با غلبه اپورتونیسیم دیگرمرده است . مرگ بر اپورتونیسیم ، زنده باد انترناسیونال سوم تھی از مرتدان و اپورتونیسیت ها . وظیفه سازمان دهی نیروهای پرولتری برای یک تهاجم انقلابی برعلیه دولت های سرمایه داری ، برای جنگ داخلی بر علیه بورژوازی تمام کشورها . برای تسخیر قدرت سیاسی و برای پیروزی سوسیالیسم بر عهده انترناسیونال سوم است ."

حال پیروزی بلشویک ها ، بحث های قبل از انقلاب لنین را به ابزار سیاست دولتی تبدیل کرده بود . جان رید در کتاب ده روزی که دنیا را تکان داد می نویسد که چگونه یک روز پس از تسخیر قدرت در کنگره سراسری شوراها ، سخنرانان در بحث های پر شور از " محور شدن یک شیوه زندگی " ، " از برآمدن عصر جدیدی از برادری که در آن تمامی مردمان جزئی از یک خانواده بزرگ هستند " ، صحبت می کردند و دیگری از " انقلاب جهانی که در پیش است و ما سربازان جبهه مقدم آن هستیم " سخن می گفتند . تروتسکی

در پر شورترین سخنرانی بیان داشت که " ما تمامی امیدمان را بر آن قرار داده ایم که انقلاب ما مسئله انقلاب اروپا را حل خواهد کرد . اگر مردم اروپا بیا نخیزند و امپریالیسم را درهم نکوبند ما بدون شک درهم کوبیده خواهیم شد . یا انقلاب روسیه گرد باد مبارزه در غرب را برخواهد افروخت و یا سرمایه داری تمام کشورها مبارزه ما را خفه خواهد کرد . " \*

بین سالهای ۲۰ - ۱۹۱۸ لنین سه هدف را دنبال می کرد : شکست دادن سوسیالیست های اپورتونیسیت و رفرمیست ، ایجاد یک انترناسیونال انقلابی و انجام و حفظ انقلاب در اروپا و روسیه . او اعتقاد داشت که جرعه اکتبر باید آتش انقلابات کارگری در جهان را شعله ور سازد و به روند انقلاب در آلمان ، اطریش ، مجارستان ، بالکان ، فرانسه ، ایتالیا ، انگلیس ، اسپانیا و آمریکا چشم داشت .

سرانجام در ژانویه ۱۹۱۸ اولین بارزه های انقلاب جهانی ظاهر گردید . در ۱۵ ژانویه این سال اولین انقلاب در فنلاند آغاز گردید . دو روز قبل از وقوع این انقلاب ، لنین در سخنانی به کنگره سراسری شورا های کارگران راه آهن گفت : " ما می بینیم که انقلاب کارگری تنها تا چند روز دیگر در فنلاند رخ خواهد داد ، همان فنلاندی که برای ۱۲ سال ( از ۱۹۰۵ ) از آزادی کامل داخلی و حق انتخاب به ارگانهای دمکراتیک برخوردار بوده است . " زمانی که پیش بینی او تحقق پذیرفت به آتش قیام پرولتری خوش آمد گفت و پیش بینی کرد که این امر بزودی در رومانی نیز تحقق پذیرد . لیکن

\* تروتسکی و بلشویک ها آنقدر به پیروزی انقلاب در اروپا معتقد بودند که تروتسکی در زندگینامه خود درباره وظایف اولیه اش بعنوان کمیسریای خلق برای روابط خارجه می نویسد : " من تنها چند بیانیه انقلابی به مردم جهان اعلام می کنم و بعد این مغازه را می بندم . "

سه ماه بعد در ماه مه با کمک ارتش آلمان ، دولت سوسیالیستی فنلاند سقوط کرد .

همچنین در این ماه اعتصابات بزرگی که از انقلاب روسیه تاثیر پذیرفته بودند در اطریش و آلمان صورت گرفت . جنبش های ضعیف تری نیز در انگلیس رخ داد و حتی در شهرهایی چون سیاتسل و فیلادلفیا نیز کارگران بنا در از بارکردن محموله های که برای نیروهای متجاوز در روسیه فرستاده می شد خودداری کردند ( زیمر والد از کارگران جهان خواسته بود که به کمک دولت شوروی بفرزند ) . (۳۱) در مارس ۱۹۱۹ حتی در میان سربازان آمریکایی اعزامی به شمال روسیه نیز شورش در گرفت که در نتیجه آن بزودی نیروهای آمریکایی از آنجا فرا خوانده شدند .

سالهای ۱۹۱۸-۱۹ همچنین سالهای انقلابی در تاریخ آلمان بود . شورش ملوانان ناوگان کیل (Kiel) در ۵ نوامبر ۱۹۱۸ بزودی به سراسر آلمان کشیده شد . تاثیر انقلاب روسیه بزودی خود را در برپائی شوراها و کارگران ، سربازان و ملوانان که در سراسر کشور ( بخصوص در شهرهای بزرگ و مراکز مهم نظامی ) بوجود آمده بود به نمایش گذاشت . این شوراها که همتای شوراها و اولیه روسیه بودند از حمایت عظیم کارگران و سربازان برخوردار بودند . در ۷ نوامبر یک شورا قدرت سیاسی را در باواریا بدست گرفت . در ۹ نوامبر دولت مرکزی سقوط کرد و رئیس دولت به هلند گریخت . انقلاب بدون خونریزی انجام گرفته بود .

در ۵ ژانویه ۱۹۱۹ کمونیست ها در برلین به خیابان ریختند و چندین ساختمان را اشغال کردند . فردای آنروز مبارزه با ارتش آغاز گردید . در ۱۵ ژانویه روزا و لیبکنخت از پست درآمدند . کمتر از ده روز پس از این واقعه در ۲۴ ژانویه ۱۹۱۹ رادیوی دولت شوروی در یک برنامه رادیویی خطاب به نیروهای انقلابی جهان از آنان خواست تا نمایندگان خود را برای شرکت در کنگره تاسیس یک انترناسیونال جدید به آنجا بفرستند . \*بلشویک ها

پایین دعوتنامه با امضای حزب (شوروی ، لهستان ، مجارستان ، اطریش ، فنلاند ، آمریکا ، بالکان و لاتویا) (Latvia) از مسکو خطاب به ۳۸ حزب و گروه صادر شد .

دست همکاری را بسوی نیروهای انقلابی اروپا ( پارتیزان های لیبکنخت و سوسیالیست های مستقل در آلمان ، هواداران آدلر-دراپیش ، طرفداران ویلیام مک لین در انگلیس ، سوسیالیست های اقلیت فرانسه و ایتالیا ) دراز کرده بودند .

بالاخره در مارس ۱۹۱۹ انترناسیونال سوم یا " ماشین انقلاب جهانی " تاسیس گردید . تنها ۱۵ روز پس از تولد کمینترن در ۲۱ مارس انقلاب مجارستان بوقوع پیوست . این تنها انقلابی در اروپا بود که توسط کسانی که از مدرسه بلشویسم بیرون آمده بودند رهبری می شد . \* این جمهوری بعد از ۱۳۳ روز سرنگون گردید .

از دیگر طغیانهای انقلابی اروپا در این زمان می توان از تشکیل شوراها و اشغال کارخانه ها توسط کارگران ایتالیا در ۱۹۲۰ نام برد .

همانگونه که دیدیم این سالها ، سالهای بس مهم و سرنوشت ساز در تاریخ جنبش کارگری اروپا و جهان بودند . اگرچه اکثر این انقلابات با شکست روبرو گردید ، لیکن تجاربی گرانبهائی از آنها بدست آمد . احزاب کمونیست در آلمان ، فنلاند ، لهستان ، اطریش ، مجارستان ، ترکیه ، اندونزی ، چین ، هند ، ژاپن بنیاد نهاده شد .

\* بلشویک ها در زمان جنگ به تبلیغات عظیمی در میان اسیران جنگی دست زدند . هسته های اولیه ایجاد بسیاری از احزاب کمونیست در اینجا نهاده شد . در ماه مه ۱۹۱۸ فدراسیون گروههای خارجی حزب کمونیست روسیه تحت رهبری بلاکون تشکیل گردید . حال بلاکون در رهبری انقلاب مجارستان قرار گرفته بود .

در مطالعه شورش‌های انقلابی اروپا در این زمان نمی‌توان از نقش  
لنین و سفارتخانه‌های شوروی بی‌اعتنا گذشت. لنین که متقاعد  
گردیده بود جنبش‌های انقلابی در همه جا روبه رشد است به  
نمایندگان شوروی در کشورهای دیگر آموخته بود که به کمک این  
جنبش‌ها بشتابند و خود در تماس دائم با آنان بود. در نامه‌ای به  
آدولف اوفه (Touffé) سفیر شوروی به برلین به تاریخ اکتبر  
۱۹۱۸ نوشت:

" ما باید نقش مرکز مبارزه عقاید را در مقیاس جهانی  
بازی کنیم ولی هیچ کاری نمی‌کنیم. ما باید هزاران  
مرتبه بیشتر چاپ کنیم. پول با اندازه کافی موجود  
است. مترجمان را استخدام کنید. ما هیچ کاری نمی‌کنیم  
و این رسوائی آور است." (۲۲)

و در نامه دیگری به بالبانف سفیر شوروی در استکهلم نوشت:  
" کاری که شما انجام می‌دهید از نهایت اهمیت برای ما  
برخوردار است. و من از شما درخواست می‌کنم آن را -  
ادامه دهید. ما به شما برای بیشترین حمایتتان نظر  
دوخته‌ایم. مخارج را در نظر بگیرید. اگر لازم است میلیون  
و دهها میلیون خرج کنید، پول کافی در دسترس ما  
هست." (۲۳)

تاثیر انقلاب اکتبرتها به مردم قاره اروپا محدود  
نمی‌گردید. پیروزی انقلاب اکتبر و پیدایش کمینترن برای اولین بار  
مردم کشورهای عقب‌افتاده را با یک ایدئولوژی سیاسی غربی روبرو  
می‌کرد که می‌توانست به آسانی به شرایط مشرق زمین نیز منتقل  
گردد. محدودیت‌ها و فشارهای روند صنعتی شدن در یک چارچوب غیر  
دمکراتیک سیاسی امکان وقوع طغیانهای عظیم اجتماعی را در این  
کشورها ممکن می‌ساخت. شکست پرولتاریای آلمان، منفردشدن  
انقلاب روسیه و شروع شورش‌های عظیم اجتماعی در شرق مسئله  
کشورهای مستعمره را در صدر کار قرار داد.

در ماه مه ۱۹۱۹ دومین فاز انقلاب چین با شروع جنبش‌های  
ضد امپریالیستی در فضائی از همکاری نزدیک بین نیروهای انقلابی  
چین و شوروی آغاز گردید. جنبش آزادیبخش هندوستان در سال‌های  
۲۱ - ۱۹۱۹، انقلاب ترکیه در ۲۲-۱۹۱۹ و شورش‌های انقلابی دیگر در  
افغانستان، کره، مصر، عراق و مغولستان در بین سالهای ۱۹۲۲ -  
۱۹۱۹ اکثراً "تحت تاثیر انقلاب روسیه برانگیخته شدند." \* کمینترن  
همچنین در نیمه دیگر کره ارض، در آمریکای لاتین، نیز به تشویق  
تشکیل احزاب کمونیست برآمد. (۲۴)

براستی اکتبر بذریع انقلاب را در سرتاسر گیتی افشاننده

بود.

\* لازم به توضیح است که سیاست‌های لنین و کمینترن در مورد  
جنبش‌های ملی مشرق زمین خالی از اشتباه نیز نبوده است (در مورد  
ترکیه و ایران). در بخش دیگری به توضیح این اشتباهات و بحث‌های  
رُی (roy) و سلطان زاده برآمده‌ایم.

- ۱۳ - K.Marx, Revolutions Of 1848. PP.326-30
- ۱۴ - الف - ر " دولت - انحمار و انقلاب ، " زمان نو شماره ۳ ، اسفند ۱۳۶۲ ، صفحه ۸ .
- ۱۵ - L.Magri, Problems Of The Marxist Theory Of The Revolutionary Party in N.L.R 60.
- ۱۶ - F.Claudin, 'Democracy and Dictatorship in Lenin and Kautsky' N.L.R. 106.
- ۱۷ - M.Salvadori, Karl Kautsky and The Socialist Revolution(London, 1979)P.223.
- ۱۸ - نقل شده از کتاب :  
P.Mattick, Anti-Bolshevik Communism (... , 1978)P.12.
- ۱۹ - تروتسکی ، لئون ، " لوگزامبورگ و انترناسیونال چهارم " نوشته های لئون تروتسکی ۳۶ - ۱۹۳۵ نیویورک ، ۱۹۷۰ ، صفحه ۱۱۲
- ۲۰ - R.Luxenburg, The Russian Revolution & Leninism or Marxism?(Ann Arbor, 1961)P.39.
- ۲۱ - نقل شده در مقاله زیر :  
N.Geras, 'Rosa L.After 1905' in N.L.R.89.
- ۲۲ -
- M.A.Waters(Ed.), Rosa Luxemburg Speaks(New York, 1970)

(( توضیحات و منابع ))

- E.H.Carr, The October Revolution(New York, 1969)P.9.
- B.Maurice, The Bolsheviks and Workers' Control(London 1970)P.III.
- ۳ - فیوری ، جوزیه ، آنتونیو گرامشی : زندگی مردی انقلابی ، انتشارات خوارزمی ، تهران ۱۳۶۰ ، صفحه ۱۴۰ .
- ۴ - لنین، و . ایلیچ ، چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر .
- ۵ - نقل قولی از لونا چارسکی در کتاب  
J.E.Bowlit(Ed.), Russian Art Of The Avant-Garde (New York, 1976)PP.190-94.
- L.Trotsky, Literature & Revolution(Ann Arbor, 1966).
- ۷ - منبع شماره ۵ ، صفحه ۱۷۷ .
- ۸ - تروتسکی ، صفحه ۱۴ .
- ۹ - همانجا ، صفحه ۲۴۵ .
- ۱۰ - تمامی ضرب المثل ها از منبع زیر است :
- G.Massell, The Surrogate Proletariat(Princeton, 1974) PP.97-106.
- ۱۱ - برای مطالعه بیشتر در مورد نظرات کولنتای به کتاب زیر رجوع شود :
- B.Farnsworth, Aleksandra Kollontai(Stanford, 1930).
- ۱۲ - برای مطالعه بیشتر در مورد درگیریهای کارگران با حزب به کتاب زیر رجوع کنید :  
C.Siriani, Workers' Control & Socialist Democracy(London, 1982).

## بولشویسم و انقلاب در جامعه عقب مانده

### ف. صنعتکار

امروزه ، غلبه شیوه خاصی از تفکر و سازماندهی اجتماعی در چارچوب آنچه که بدان جنبش کمونیستی اطلاق میشود ، موجبات به بن بست رسیدن بین المللی جنبش طبقه کارگر را فراهم کرده است . این به بن بست رسیدن هم در مفهوم انقلاب و هم در تحلیل از ضد انقلاب مشاهده می گردد .

در مورد مفهوم انقلاب ، تحلیل های انتقادی مختلفی از اتحاد شوروی و سیاست های کمینترن ( همراه با نقد بر دنباله روی و اپورتونیزم احزاب کمونیست کشورهای مختلف ) ارائه شده است ، که پاره ای شخص استالین - خیانت به سوسیالیسم ، " انحطاط " دولت کارگری روسیه و سلطه بوروکراسی انگلیسی را ریشه نارسائی های چپ و شکست انقلابات می دانند : این تحلیل ( تروتسکیسم ) گو اینکه در زمان خود قابل درک بود ، اما کاربرد امروزی آن از حیثه دادخواهی تاریخی - سیاسی فراتر نمی رود . پاره ای دیگر لنین و بلشویسم را موجد استالینیزم و انحرافات کلی در انقلابات و در - سوسیالیسم در سطح جهان می بینند . در این طیف ، سوسیال دمکراتهای جدید در یک قطب و عده ای چند از " چپ ها " در قطب دیگر قرار دارند . در این طیف ، انتقاد کائوتسکی از بلشویسم و دیکتاتوری پرولتاریا منجسم ترین و فرموله ترین تئوری در نقد به شوروی و لنینیزم است . کائوتسکی در اثر معروف خود ، " دیکتاتوری پرولتاریا " در ۱۹۱۸ ، حمله همه جانبه ای به لنین و انقلاب بولشویکی نمود . پاسخ به کائوتسکی در جزوه معروف لنین " انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد " در دفاع از انقلاب اکتبر موجود است . کائوتسکی ( به همراه منشویک های روسی ) اصرار به این داشت که انقلاب اکتبر به مثابه میان بر بیهوده ای است که سعی در برقراری سوسیالیسم در یک کشور عقب مانده می نماید ؛ جامعه ای که هنوز چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی آماده چنین انقلابی نیست . در نظر طرفداران امروزی این تئوری کاستی های " اردوگاه سوسیالیسم "

۲۳ - منبع شماره ۲۰ ، صفحه ۶۹ .

۲۴ - D. Mclellan, Marxism After Marx (Boston, 1979) P. 47.

۲۵ - برای اطلاعات بیشتر در باره مجادلات کائوتسکی - پانه کوک به منبع شماره ۱۷ و کتاب زیر مراجعه کنید :

S. Bricianer, Pannekoek and The Workers' Councils (Saint Louis, 1978) PP. 119-37.

۲۶ -

D. a. Smart, Pannekoek and Gorter's Marxism (London, 1978) PP. 102-3.

۲۷ - همانجا ، صفحات ۱۰۷ - ۱۰۶ .

۲۸ - برای مطالعه بیشتر در مورد انتقادات فلسفی پانه کوک به لنین به کتاب پانه کوک و شوراهای کارگری ( ذکر شده در منبع شماره ۲۵ ) صفحات ۲۵۰ - ۲۴۵ رجوع کنید .

۲۹ - اسمارت ، صفحه ۳۹ .

۳۰ - همانجا ، صفحه ۳۸ .

۳۱ -

W. Foster, History Of The Three Internationals (New York, 1955) P. 265.

۳۲ -

B. Lazitch & D. Milorad, Lenin and The Comintern (Stanford, 1972) P. 40.

۳۳ - همانجا ، صفحه ۳۹ .

۳۴ - ویلیام فاستر ، صفحات ۳۰۸ - ۳۰۷ .

نظم نوین

(دفتر ششم)

آذرماه ۱۳۶۳